

گذری بر زندگی و شخصیت

آیه الله آقا حسین علوی خوانساری (ره)

علی مختاری

خطه خوانسار، خاستگاه عالمانی ربانی در اعصار اخیر است. یکی از مجتهدان جلیل و مجهول القدر آن سامان آیه الله حاج آقا حسین علوی فرزند علامه میرزا محمد مهدی، فرزند آیه الله سید علی مجتهد خوانساری است. نسب این سلسله جلیله به حضرت امام موسی بن جعفر - علیهما السلام - می رسد.

وی در سال ۱۲۷۸ در مهد علم و تقوا دیده به جهان گشود و از همان نوجوانی به تحصیل پرداخت. سیر سفرهای علمی وی را در زندگی نامه خود نوشت او در کتاب فرزانه ای از خوانسار چنین می خوانیم:

در سن هشت سالگی پدرم از دنیا رفت و تحت کفالت جدم در آمدم و در خدمتشان دروس مقدماتی و صرف و نحو و معالیم را مشغول بودم. در سال (۱۳۳۷ هـ. ق) پس از وفات ایشان، برای ادامه تحصیل رهسپار اصفهان شدم و به مدت شش سال خدمت اساتید بزرگ آن زمان اصفهان: آقا سید محمد باقر درچه ای [استاد حضرت آیه الله حاج آقا حسین بروجردی] و آقا میر محمد صادق و آقا سید علی نجف آبادی شاگردی کردم. کفایه را نزد حاج آقا رحیم ارباب و نهج البلاغه را نزد آقا میرزا علی آقا شیرازی استفاده نمودم و پس از شش سال به خوانسار مراجعت نمودم و منظومه منطق و حکمت را نزد آقای آخوند ملا محمد علی حکیم ایمانی - که دریایی از عرفان و حکمت بود - فرا گرفتم.

در اصفهان خواستم حکمت بخوانم. روزها می رفتم نزد استادی که پس از انجام کلی تشریفات، نصف صفحه منظومه برابیم می گفت! با خود گفتم برگردم خوانسار، ببینم آخوند حکیم چگونه است؟ وقتی آمدم او را دریایی از عرفان و حکمت دیدم.

بعداً حرکت کردم به سوی نجف اشرف و از محضر بزرگان آن عصر مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن

اصفهانی، آیه الله آقا ضیاء عراقی، آیه الله میرزای نائینی و آیه الله اصطهباناتی استفاده کردم و چون مریض شدم بر حسب دستور آقا سید ابوالحسن اصفهانی حرکت کردم برای ایران، با چندین اجازه اجتهاد و روایت، از اشخاص نامبرده.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه

و اشرف برین محمد خاتم النبیین و علی اهل بینه الطیبین

الطاهرین و لعن الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی الابد

و بعد فان جناب العالم العامل الفاضل اکامل السید

الاخا حسین الخونساری دام تاهبه و نشیده من صفت

عمره فی تحصیل العلوم الدینیة و نفع مبانیها النظریة

جدداً مجیداً و در حضرت مدی بر حد من الزیاد فصلاً

نحمد الله من العلماء الاعیان و قد بلغ و بینه الاجتهاد

فنهراً لعلی بما نسبتن من الاحکام علی التبع الشان

بین الاعلام و قد اجزت لدان پروی عنی ما حوت

روا بشر عن طرفی المظرب المنهیه الی اهل بیت

والطهات صلوات الله علیهم اجمعین و اوصیهم بقاء

الاحیاط وان لا یفسان من صالح الدعاء حرماً

فی ۱۴ شهم جاری الاول سنه ۱۳۴۹ الهجره الخوسری

اصفهان



احیای حوزه علمیه خوانسار

پس از بازگشت از نجف اشرف - که با استقبال گرم مردمی انجام گرفت و انبوه جمعیت خوانسار تا کیلومترها به استقبال وی شتافته بودند- آن مرحوم به احیای حوزه و تجدید بنای مدرسه علمیه آن دیار که در عهد صفویه با ارشاد آیه الله حاج آقا حسین خوانساری و دستور مریم بیگم صفوی ساخته شده بود، پرداخت. آن مدرسه که سالها مرکز پرورش طلاب و منشأ تربیت شخصیت های والامقامی بود، در سال های اخیر رو به خرابی و ویرانی نهاده بود.

گفتنی است که مدرسه مریم بیگم که امروزه برای تبرک به مولای متقیان حضرت علی (ع) به نام مدرسه علوی مشهور است، مرکزی پربرکت و سرشار از معنویت است و بزرگانی چون میرزای قمی دو سال نزد استاد حاج سید حسین خوانساری فرزند میرکبیر، مرحوم امام خمینی - قدس سره - شش ماه نزد آخوند ملا محمد علی حکیم ایمانی از درس حکمت متعالیه بهره می بردند. همچنین شخصیت هایی نظیر حضرات آیات عظام مرحوم حاج سید محمدرضا گلپایگانی، حاج سید محمد تقی خوانساری، حاج سید احمد خوانساری و حاج سید مصطفی صفایی خوانساری نمونه ای از پروردگان آن مدرسه اند.

در سال های اخیر، یک بار در سال ۱۳۵۲ شمسی و بار دیگر پس از خرابی سیل سال ۱۳۶۶ شمسی با حفظ اصالت آن اثر به مرمت و بازسازی و توسعه آن مدرسه پرداخت و آن را به حوزه ای مرتب و معمور تبدیل کرد و همواره متولی و متکفل هزینه های جاری آن مرکز حوزوی بودند.

این مدرسه کتابخانه نسبتاً پربرگ و باری دارد که حاوی منابع مورد نیاز طلاب است. فهرستی از نسخ خطی آن در شماره ۲۴ مجله آینه پژوهش (ص ۹۲-۱۰۷) به قلم رضا مختاری منتشر شد. آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری، علاقه شگفتی به آن مرحوم داشت و همواره او را تأیید می کرد. یک بار یکی از اهالی شهر از آیه الله علوی، درباره قضیه ای استفتا می کند و ایشان در پاسخ می نویسند: «باید چنین شود». سؤال کننده - به هر قصدی که داشت - همان استفتا را نزد آقا سید محمد تقی خوانساری برده از او فتوا می طلبد. معظم له می فرماید: آقای علوی نوشته اند: «باید ...» این حکم است و بر من نیز واجب است، اطاعت کنم.^۲

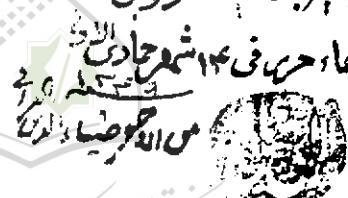
روش تربیتی طلاب

یکی از اهداف پرورشی، شکوفا کردن استعداد های روحی افراد است. آن مرحوم تنها به تدریس و آموزش نمی پرداخت،

۱. فرزانه ای از خوانسار، ص ۱۹، مقدمه، به قلم آقای دوست محمدی.
۲. همان، ص ۵۱.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی شرف برین
محمد وآله الطاهربین ولعنذ الله علی عدلهم اجمعین الی
هو والدین ولعبد فان جناب العالم العالم الفاضل
الکامل السید السید الاغا حسین الخنساری دامنه
ولسید بدنه من صرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة
نفع مبینها النظر بن محمد مجتهد فصار محمد الله من
العلماء الاعیان ومن یستلهم بالبنان وقد بلغ
من نبز الاجتهاد فله العلی بالسنن من الاحکام علی
الشیخ المأثور بن الاعلام وفدا جزت له ان یردی
عنی ما صحت لی روايته و اوصیر بالاحیاط و ارجو ان
لا یسنانی من صالح الدعاء حی فی ۱۴ شهر حرمین



و بحمد الله که عمرم هدر نرفت و طلبه های خوب تربیت کردم که در اصفهان و قم و تهران هستند.

پرورش محصلان علمی دینی

او دلسوزی و تلاش گسترده ای در پرورش عالمان برای حمایت از اسلام داشت اگر به دقت بنگریم طلاب علوم دینی در قدیم و جدید، از محروم ترین مصادیق ایتم آل محمدند. همواره بی کس و وجه المصلحة تحولات سیاسی و اجتماعی و ... بوده اند. کمتر کسی پیدا می شود که نه برای مطامع مادی و یا موهوم خویش بلکه به خاطر رضای خدا، خویش را فدای رشد روحانیت کند. آن مرحوم همه هستی خویش را برای پرورش طلاب فدا می کرد، و به طلاب می گفت: «اگر در دنیا صنفی و گروهی خالصانه مدافع، مبلغ و حافظ اسلام باشد، شما آخوندها هستید».

پاس حرمت روحانیت

مرحوم استاد به نوعی بر خورد می کردند که طلاب در دیدگاه مردم، عزیز باشند و اگر اهانتی را می شنیدند، شدیداً برخورد می کردند. روحانیان را عزیزترین فرزندان جامعه می دانستند و خود همچون مهربان ترین پدر، با آنان رفتار می کردند.^۱

دری بر زندگی و شخصیت آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری

سجایای اخلاقی

جانش سرشار از عشق حق بود. در بیشتر اوقات، هنگامی که اسم الله برده می شد، تمام بدنش می لرزید و اشکش جاری می شد. زینش به ذکر حق گویا بود و گاه می گفت: الهی عبدك عبدك عبدك ...

با تلاوت آیات مربوط به عذاب های آخرت به شدت متأثر و محزون می گشت و همواره با صوتی حزین و بلند آیتی از این قبیل را به دیگران هم گوشزد می کرد: «إِنَّا مِنَ الْمَجْرَمِينَ مُتَّقِمُونَ»^۴ قطعاً ما از مجرمان انتقام کشنده ایم. اَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى^۵: آیا ندانست خدا می بیند؟ إِنَّا كُنَّا نَسْتَسْخِمْ مَا كُنَّا نَعْمَلُونَ^۶: هر چه می کردید، ما به دقت می نوشتیم. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ^۷: آدمی هیچ سخنی را به زبان نمی آورد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست و آن را ضبط می کند.

فرزندشان می گوید:

هنگام بیماری، پزشکی برای معاینه به منزل دعوت شد. وی در وقت ورود بر آستان در ورودی اتاق ایشان بوسه زد. دیدم حال آقا به شدت دگرگون و اشکشان جاری و گریان شد. پس از معاینه و مراجعه پزشک هنوز هم منقلب بود. پرسیدم: چرا متأثر شدید؟ فرمودند: «دیدنی دکتر چه کرد؟ وای بر من و فردای قیامت، در پیشگاه خداوند متعال، اگر آنچه پزشک تصور می کند، من دارا نباشم. بعد فرمودند: وای بر شما اگر آن گونه که مردم فکر می کنند، نباشید».

در مقام امیدواری به رحمت الهی به آیات قرآن و برخی اشعار، مثل شعر ذیل زبان می گشود:

مزرع سبب ز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت، بخشیدی و خورشید دمید
گفت: با این همه، از سابقه مایوس مشو

مصرع اخیر اشاره است به روایت: «سبقت رحمته غضبه». آن مرحوم بسیار خوش مجلس مزاج و بشاش بود و بسیاری از دردهای روحی مخاطبان را با شوخی گوشزد و درمان می کرد. بسیار ساده و عادی و فقیرانه زندگی می کرد و از هر تملق و تکلف و تعلقی رها بود. سروآسا و سربلند اما فروتن می زیست. گاهی در جلسات روضه سیدالشهدا که هر هفته در منزل داشتند خود شخصاً پذیرایی می کرد. نظیر استاد اصفهانیش مرحوم آیه الله

۳. همان، مقدمه، ص ۱۴-۱۵. تلخیص خاطرات یکی از شاگردان آن مرحوم.

۴. سوره سجد (۳۲) آیه ۲۲.

۵. سوره علق (۹۶) آیه ۱۴.

۶. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۹.

۷. سوره ق (۵۰) آیه ۱۸.

بلکه از آغاز روح و جان طلبه را با تمامی جلوه های جمال الهی آشنا می کرد و بیشتر با آیات قرآن کریم و اشعار و نصایح دلنواز و روحپور، دل را به انوار الهی منور می ساخت. اینکه شاگردانش هر کدام انبانی از محفوظات و اصطلاحات رسمی و خشک و بسان ضبط صوت یا رایانه باشند، نمی پسندید؛ بلکه می کوشید تا از دل طلاب، حجاب ملک و ملکوت را بردارد. از ابتدای صبح، همراه بانسیم، شاگردان را با پیام های قرآنی آشنا و جام جانشان را از شراب عشق حق لبریز می کرد. از ابتدا انگیزه جستجو و تشنگی معنوی و رهپویی برای وصول به قرب حق را در نهانخانه دل آنان نهادینه می کرد و می فهماند که تلاش های علمی مقدمه کمالند و زمینه ساز معرفه النفس. تمام جلسات درسی ایشان در هر موضوع و مبحثی که بود از قرآن و مواظب بی نصیب نبود.^۳

تدریس

آن استاد در حوزه خوانسار تمام درس های حوزه را تا سطح (رسائل و مکاسب) تدریس می فرمود. به ادبیات فارسی و اشعار عارفانه مثل اشعار حافظ عنایتی ویژه داشت و برای خواص تدریس می کرد.

سرآغاز برنامه آموزشی آن مدرسه هر روزه تدریس قرآن کریم بود و آن هم به گونه ای که طلاب و ادار به تفسیر و تدبیر در پیام آسمانی شوند. در این جلسه تفسیری به ترتیب هریک از شاگردان یک آیه تلاوت و سپس ترجمه، تجزیه و ترکیب می کردند و نکات اخلاقی، فقهی تفسیری و ... را خودشان شرح می دادند. حالت سوز و گداز و اشک های روان و تذکرات به جای آن پیر پرهیزکار که با معنویت قرآن و نفس گرم و دم عیسوی او آمیخته بود، تأثیر تربیتی و صف ناپذیری داشت.

برنامه های روزانه

آن پیر پارسا به شب زنده داری علاقه ای وافر داشت و تلاش هایش از سحر گاهان با تهجد شروع می شد. پس از نماز صبح و تعقیبات و صرف صبحانه مختصر، اندکی استراحت می کرد و ساعت هفت صبح، طلاب به محضر درسی ایشان گرد می آمدند، و تا نزدیک ظهر و گاه بعد از ظهر به تدریس و آموزش طلاب می پرداخت.

اقامه جماعت در سه نوبت در طول عمر پربرتک، پاسخگویی به پرسش های شرعی و حل مشکلات زندگی مردم رفع خصومات و مرافعه ها، رسیدگی به وضع نیازمندان، از دیگر برنامه های مستمر ایشان بود.

ایشان مداومت بر تلاوت و ختم قرآن داشتند و بیشتر اشعار حافظ و مولوی، اکثر دعا های مشهور و مأثور- نظیر کمیل، صباح و سمات- را حفظ بودند و همواره زبانانش به چنین سخنانی مترنم بود.

از آثار نیک ایشان ترویج مراسم روضه خوانی و تبلیغات دینی و کمک به تجدید بنای بسیاری از اماکن مذهبی بود. خودشان نیز علاوه بر مراسم روضه هفتگی در منزل، به مناسبت هایی چون اعیاد و وفیات مجلس داشت و معمولاً در پایان سخنرانی خطبا و عاظ معروف، خودشان هم دقایقی به بیان معارف می پرداخت. علاوه بر اینها جلسه تفسیر قرآن برای کسبه و بازاریان تشکیل داده بود؛ تا درد و درمان ناهنجاری ها را بگوید و در همین جلسات از میان اصناف و فرهنگیان افراد صالحی ساخته شدند.

وی به تربیت طلاب بسنده نمی کرد، بلکه در هر فرصتی و هر جایی به ارشاد مردم می پرداخت. همواره پیش از وقت نماز به مسجد می رفت، تا قبل از اقامه جماعت برای پاسخگویی به پرسش های مردم، فرصت کافی داشته باشد.

در اوقات فراغت دانش آموزان و تعطیلات، ایشان بخشی از وقت خود را به بهانه پیاده روی و تفریح در کهسار و فضای سبز سرچشمه خوانسار سپری می کرد و با جوانان ارتباط و انس برقرار می کرد و به ارشاد آنان می پرداخت.

حاج آقا مرتضی علوی، فرزند آن مرحوم، می گوید:

در دوران جوانیم با آقا از محله کلمی های خوانسار - که فعلاً یهودی هایش به اسرائیل رفته اند - می گذشتیم. جوان مست و شارب الخمری دیوانه وار عریده می کشید. تابستان بود و هوا گرم. وقتی آقا صدای عریده مست را شنید، به من گفت: شربت به لیمو بیاور. لیوانی از شربت به لیمو سرد و گوارا تقدیم کردم ولی با کمال تعجب دیدم نمی نوشد. به من گفت: بنوش، بالاخره با اصرار پدر نوشیدم. شربت سرد و دلپذیری بود، آن هم در هوای گرم تابستانی.

سپس بی درنگ به من گفت: «پدر جان! احمق نیستند افرادی که به جای نوشابه های لذیذ و دلچسب، به مشروبات تلخ و کشنده الکلی رو آورده اند؟ تأثیر این برنامه تربیتی تا عمق جانم نفوذ کرد و همواره ماندگار است.

آن قدر خود ساخته و اهل ریاضت بود که ذره ای بخل و حسادت نداشت، و بر این نعمت خدا را شکر می کرد و می گفت: «الحمد لله من حسود نیستم». به هم مسلکان خود، فوق العاده احترام می نهاد و همواره پشتوانه ای برای تلاش های خیر آنان بود. از گسترش و تعدد حوزه های علمیه خوانسار لذت می برد. در تعمیر مساجد و مراکز فرهنگی مشوقی قوی برای متولیان بود. در محضر ایشان، کسی جرأت بدگویی از دیگران را نداشت. گاهی اتفاق می افتاد که عالمی - به لحاظ پاره ای از ناهنجاری ها و مسائل مردمی - شهر را ترک می گفت؛ ایشان بلافاصله عده ای را می فرستاد تا آن عالم را با احترام

آقا شیخ مهدی نجفی اصفهانی که خود به تهیه چای و ... می پرداخت و افتخار می کرد که: من خادم الحسینم.

با هر کارگر و کشاورز و طلبه ای خاک نشین بود و انس می گرفت. به راستی که از تعلقات و تعینات و عناوین وارسته و زیر چرخ کبود، جز حق، همه را نبود می دانست.

جلوه ای از رفتارهای اجتماعی

مرحوم استاد بر اثر تکامل روحی و تعالی شخصیتی، به هیچ فردی خصوصاً همقطاران و همکاران خود حسادت نمی ورزید؛ بلکه از موفقیت و سربلندی آنان شادمان می شد و به همه علمای شهر احترام می نهاد و کارهای شایسته و خدمات آنان را بزرگ جلوه می داد و به طلاب نیز توصیه می کرد: حرمت عالمان را پاس دارند. از مرحوم آخوند جلالی - که قدیس شهر بود - با عظمت و احترام نام می برد و برخی خدمات آقای ابن الرضا را به مردم باز می گفت و سپاسگزاری و تجلیل می کرد. ^۸ همواره معاصران خویش را به عظمت و نیکی یاد و برایشان دعا می کرد.

احترام به مراجع تقلید

برای بزرگانی چون حضرات آیات حاج سید احمد خوانساری، حاج سید محمدرضا گلپایگانی حاج شیخ محمد علی اراکی - قدس الله اسرارهم - بسیار احترام قایل بود و نسبت به حضرت امام راجل می گفتند: «این مرد بزرگ، در عصر حاضر، اسلام و مسلمانان را تجات خواهد داد». و طلاب را به پیروی از امام و احترام به ایشان تشویق می کرد.

با اینکه خود مجتهد و صاحب رأی بود، در مراجعات مردم، استفتاها، مطابق فتوای مقلد و مرجع تقلید سؤال کننده پاسخ می داد. در عصر ستمشاهی که بازار علم و دین رونقی نداشت و حتی در شهری مثل خوانسار نوعی فضای جسارت و جرأت علیه طلاب باز شده بود، آن مردم با شجاعت کامل چون دژی استوار پناهگاهی برای طلاب بودند و در هر جلسه و نماز جماعتی درباره عزت و سربلندی روحانیت سخن می گفت و با نهایت صراحت به بی ادبان و بی خردان اخطار می کرد، و خود به نوعی رفتار می کرد که طلاب در دیدگاه مردم عزیز باشند.

او خود می گوید: یکی از علمای خوانسار از دنیا رفت فقدان آن عالم جلیل بر روحیه فرزندش - که بعداً یکی از علمای مشهور شهر شد - تأثیر نامطلوب فراوانی گذارد؛ به گونه ای که خود را باخت و قدرت تصمیم گیری نداشت. لازم بود از او حمایت و نگرانی هایش را بر طرف کنم. اغلب روزها به منزلش می رفتم و او را دلداری می دادم؛ تا در یک دهه ماه صفر او را برای منبر دعوت کردم و پول خوبی به او دادم. تا بحمدالله کم کم بر اوضاع خویشتن مسلط شد و به رتق و فتق امور مردم پرداخت.

۸. ر. ک: مقاله آقای دوست محمدی.

برگرداند. برای ترویج روحانیت به اهالی محله های خوانسار تأکید می کرد به عالم محل خود مراجعه کنند.

خاطره ای شنیدنی

سابقاً امور مردم و حلّ مرافعات و نزاع ها بیشتر به دست علما بود و کمتر به دادگاه ها می رفتند. یک بار مردم، مرافعه ای را نزد یکی از علمای معاصر خوانسار برده بودند و او هم کتباً نظر داده بود. یکی از دو طرف مرافعه، داوری آن عالم را قبول نداشت و می گفت اگر آقای علوی امضا کند می پذیرم. آن استفتا را نزد آقا آوردند، ایشان خواند و فرمودند: بروید و فردا بیایید. پس از رفتن آنان، شخصی کاملاً کتوم و امین را نزد آن عالم فرستاد و فرمود: جواب درست این مسأله مطابق فتوای فقها- این است و شما این گونه بنویسید، تا من هم امضا کنم. آن آقا هم مجدداً جواب مسأله را در کاغذی شبیه نوشته قبلی، نوشت و امضا کرد و نزد آقای علوی فرستاد و آقا هم آن را امضا کردند. فردای آن روز، گیرنده آمد و فتواری گرفت و اصلاً نفهمید که اندکی عبارت تغییر کرده و فتوا مقید شده است.

در برخورد با اقشار گوناگون اجتماع و خصوصاً نیازمندان و فردستان فروتن بود، و می فرمود: به فرموده معصومان- علیهم السلام- از صفات مؤمن است که «لَمْ يَرَأِ أَحَدًا إِلَّا وَيَقُولُ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي»؛ یعنی: کسی را نبیند مگر آن که او را از خود بهتر بشمارد.

در هر مجلسی که وارد می شد نزدیک در می نشستند و به کوچک تر از خویش سلام می کرد. دست کشاورز و کارگر را می بوسیدند و از صمیم دل از آنها التماس دعا داشتند. در انجام امور مساجد شخصاً مشارکت داشت و برای خود عیب نمی دانست که مردم را به شرکت در مراسم مساجد تشویق کند. عفت نفس و مناعت طبع و وصف ناپذیری داشت هیچگاه برای حوایج شخصی خود دست نیاز دراز نکردند و همواره بر خدا توکل داشت. در جلسه های خصوصی به اهل علم هم سفارشی اکید داشت: «به غیر خدا دل نبندید، خودآرایی و شخصیت پروری کاذب یا تملق و تعلق به این و آن، کار را اصلاح نمی کند، باید خدا مشکلات را از سر راه بردارد». گاهی از خاطرات و تجارب شیرینش می گفت؛ از جمله:

زمانی برای یکی از فرزندانم پنج مشکل اشتغال، ازدواج، تهیه مسکن، خدمت نظام و وظیفه و اخذ مدرک علمی [دیپلم] مطرح بود. برخی دوستان، خانه زید و عمرو را نشان می دادند و اینکه با آنان در میان بگذار، تا مشکلات حل گردد. لیکن من فقط بر خدا توکل کردم و با او در میان نهادم. بحمدالله با سرعت و سهولت مواهب رحمانی آمد و موانع زندگانی رفت. او به ما نان می دهد ما ناز دونان می کشیم خواجه ما را منتظر ما ناز دربان می کشیم

یک خاطره زیبا

فرزندشان حاج آقا مرتضی می گوید:

آن روزها که دبیرستان می رفتم و شاگرد شهید رجایی- که درس هندسه می گفت- بودم، خرید نیازهای خانه به عهده من بود. مدتی پول نداشتیم و مرتب نسیه خرید می کردم. قرض ما زیاد شد و به پانصد تومان رسید. روزی خدمت آقا عرض کردم: مقروض هستیم؛ اجازه می فرمایید به بعضی اشخاص مراجعه کنم؟ فرمود: خیر. روز بعد پرسیدم پس چه کنیم؟ فرمودند: «توکل بر خدا کن». من هم گفتم: آقا توکل که پول نمی شود. آن روز از سر ناراحتی، برخلاف روزهای پیشین، هیچ نخریدم و دست خالی نزد آقا رفتم و منتظر بودم چیزی بفرماید، ولی او ساکت بود. نزدیک ظهر زنگ منزل را زدند، رفتم در را باز کردم؛ پستی نامی سفارشی را داد و امضا گرفت. نامه را خدمت آقا تقدیم کردم. آقا با لبخند معناداری نامه را داد و فرمود: «برو قرضت را بده و این قدر، این و آن را به رخ من نکش و در خانه خدا برو». نامه را گرفتم مشاهده کردم که حواله ای بود به مبلغ پانصد تومان یعنی درست به اندازه بدهکاری ما. جالب این بود که به جای آدرس فرستنده، نوشته بود: ناشناس. این حادثه سرنوشت روحی و اعتقادی من را دگرگون ساخت، که توانستم در آن دوران پرتلاطم و وانفسای شبهه های عقیدتی، خود را برای همیشه حفظ کنم.

مبارزات ضد رژیم شاهنشاهی

آن مرحوم علی رغم کار فراوان و فرصت اندک، با خواندن روزنامه ها و مجلات و ... از حوادث روز و رخدادها و حرکت های سیاسی باخبر بود و به خوبی موضعگیری می کرد. پس از شهادت مظلومانۀ فدائیان اسلام و خصوصاً مرحوم نواب صفوی- قدس الله اسرارهم- به شدت متأثر شد و تا مدت ها پس از آن مرتب می گفت:

«سید را کشتند و اینها سکوت کردند و کاری نکردند ...».

در سال ۱۳۴۴ که مرحوم حاج آقا کاظم قریشی خمینی بر اثر شدت شکنجه های ساواک به شهادت رسید، با ارشاد و اشارت آقا در مدرسه علوی خوانسار مجلس عزای بسیار با عظمتی تشکیل شد. گذشته از سیل جمعیت مردمی علما، فضلا، اساتید و طلاب زیادی از حوزه های علمیه قم، خمین، گلپایگان و خوانسار شرکت کردند. در آن روز از حضرت امام راحل- قدس سره- که آن روزها در شهر بوسای ترکیه تبعید بود، بسیار دفاع و تجلیل شد. در آن مجلس باشکوه، حضرت آیه الله حاج شیخ یحیی انصاری و آیه الله خزعلی سخنرانی کردند و در پایان، مراسم به میتنگ و مانور مهمی علیه شاه تبدیل شد. از

دروازه ورود فرهنگ بیگانه است و شما واردکننده افکار و اندیشه های غرب هستید، اگر شما بچه های مردم را مسلمان تربیت کنید، اوضاع این گونه نمی شود».

در بخش دیگری از گفتگوها- که حالت جدال و پرخاش به خود گرفته بود- فرمودند: ... آقای فرماندار حکومت ها سه نوعند: یک حکومتی است که می خواهد خواسته خودش را بر مردم تحمیل کند، که به آن «حکومت استبدادی» می گویند این حکومت پایدار نیست. یک حکومت است که می خواهد خواسته های همه مردم را برآورده کند، آن هم ممکن نیست؛ زیرا خواسته های همه مردم زیاد است. و یک حکومت است که صلاح جامعه را در نظر می گیرد و بر اساس مصالح اجتماعی حرکت می کند، این حکومت باقی می ماند که ما از آن به حکومت دینی و اسلامی تعبیر می کنیم...

همزمان با شروع و اوج نهضت اخیر که به انقلاب اسلامی منجر شد، مرحوم آیه الله علوی و روحانیت خوانسار همکاری پرشور و فعال داشتند و اعلامیه می دادند و مجالس و مراسم تظاهرات برپا می کردند که برخی اعلامیه ها، پیوست می شود.

ارتحال

ساعت نُه شب چهارشنبه بیستم ۱۳۶۸ هجری شمسی در شهر خوانسار طایر قدسی روح آن عالم قدوسی به جوار لقای رحمت حق تعالی پرواز کرد. والسلام علیه یوم ولد یوم مات و یوم بیعت حیا. با انتشار خیر ارتحال، از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران، هفت روز عزای عمومی، در شهر خوانسار اعلام شد. تشییع جنازه بسیار با عظمتی برپا گردید و پیکر پاکشان در جوار جد بزرگوارشان - در مقبره خانوادگی در خوانسار- خاکسپار شد و تا مدت ها در شهر و روستاهای مجاور، بیش از پنجاه مراسم بزرگداشت برگزار شد. رثای فرماندار وقت خوانسار حبیب الله قلیشلی در سوک آن عالم ربانی:

آن پسر که سر حلقه ما بود کجا رفت
در حلقه و از حلقه جدا بود کجا رفت؟
آن پسر طریقت که در آئینه اسرار
تصویرگر روح خدا بود کجا رفت؟
قطبی که در این دایره چون خامه پرگار
از دایره و نقطه رها بود کجا رفت؟
در خیمه کوتاه جهان هیچ نگنجید
در باغ صفا سرو سها بود کجا رفت؟
از غربت این خاک به افلاک برآمد
خورشید زمین، نور هدی بود کجا رفت؟
از چاه فنا سرزد و بر مصر بقا شد
او یوسف گم گشته ما بود کجا رفت؟

پیامدهای آن حرکت مهم و مفید، دستگیری و زندانی شدن سخنرانان و برخی روحانیون- که اجرای مراسم را بر عهده داشتند، بود. آن روزگار، خصوصاً در خوانسار، کسی را یارای راه اندازی چنین حرکتی نبود و این مبارزات خالصانه در پرتو الطاف الهی و با انگیزه های پاک برپاکنندگان میسور شد.

چند روز پیش از همه پرسی فرمایشی ششم بهمن و انقلاب سفید شاه، از طرف مرحوم آیه الله حاج سید احمد خوانساری -قدس سره- اعلامیه ای در مخالفت با شرکت و همکاری در انتخابات شاهی صادر شد. آقای علوی اطلاعیه را به آقا شیخ کمال عصار- از طلاب مدرسه- دادند و فرمودند: «آن را در محل مناسبی نصب کن». او نیز اعلامیه را در مرأی و منظر خوانندگان نصب کرد و مردم می آمدند و می خواندند. شبی ساعت یازده در منزل را کوبیدند. رفته در را باز کردم. دیدم بخشدار خوانسار، رئیس انجمن شهر و رئیس ژاندارمری است. آقا را خواستند. گفتم: خوابند. گفتند: آقا را بیدار کنید. ایشان را بیدار کردیم. آنان هم آمدند. پس از تشریفات و پذیرایی مرسوم، بخشدار برگی از اعلامیه را از جیب خود درآورد و گفت: این اعلامیه را یکی از طلاب شما چسبانده است. آقا فرمودند: طلبه های ما مسأله بلدند. ایشان با حالت عصبانیت گفت: آقا مردم دیده اند که طلبه شما این اعلامیه را چسبانده و من اقدام می کنم. شما با اصلاحات اعلی حضرت همایونی مخالف هستی ...

ناگاه چهره مرحوم علوی را خشم فراگرفت و فریاد زد: «کدام اصلاحات؟ اصلاحاتی که مخالف قرآن است؟ بلند شوید از خانه من بروید بیرون، هر غلطی می خواهید بکنید». آن موقع، رئیس انجمن شهری- که از بزرگان خوانسار بود- از غلظت و شدت آقا، فوق العاده هراسان شده بود و از شدت وحشت، پرتقال ها را با پوست می خورد. به هر حال، آن شب آنان با خفت و خواری از منزل بیرون شدند. یادم نمی رود که آقا لب ایوان ایستاده بودند و پرسید: به نظر تو، چکار می کنند با ما؟ آنگاه دوباره در زدند. رفتم در را باز کردم، رئیس ژاندارمری بود که تنها برگشته بود. فکر کردم- نسبت به آقا- قصد سوئی دارد. دیدم وارد حیاط منزل شد و با شتاب خود را به آقا رسانید و بر پای آقا بوسه زد و گفت: حضرت آقا! من از اینها نیستم؛ شما را به خدا مرا نفرین نکنید.

روزی خبر دادند فرماندار گلپایگان قصد ملاقات دارد. آقا فرمودند: من با فرماندار کاری ندارم. آن شخصی که پیغام آورده بود گفت: به هر حال آنها دارند می آیند. پس از لحظاتی فرماندار گلپایگان و بیشتر مدیران سیاسی و فرهنگی گلپایگان و خوانسار آمدند میان آنان و آقا گفتگوهای بسیاری شد. یکی از سؤال های رئیس آموزش و پرورش این بود: «حضرت آیه الله! آیا ما هم تقصیری داریم؟» ایشان فرمودند: «بسیاری از مشکلات و مسائل مربوط به شماست؛ زیرا آموزش و پرورش

کبری بر زندگی و شخصیت آیه الله العظمی خراسانی